



مفهوم ملیت در شعر ابوالقاسم لاهوتی

باقر صدری نیا

زندگی ابوالقاسم لاهوتی آکنده از فراز و فرود بوده است. این فراز و فرودها در تحول فکری او نقشی اساسی داشته‌اند. بدون تأمل در زندگی او تدبیر در اندیشه وی ثمربخش نیست. در این نوشتار برای تفسیر اندیشه ملیت در شعر این شاعر گریزپای، نخست بدان بخش از زندگی او که در شکل‌گیری تفکر او مؤثر بوده، پرداخته می‌شود.

نکته قابل ذکر این است که اطلاعات و اسنادی که از زندگی او - به‌خصوص دوره‌ای که در تاجیکستان اقامت داشته - در دست است، بسیار اندک می‌باشد، و پژوهشگران حوزه کشورهای مشترک‌المنافع، بویژه تاجیک‌ها با نشر اسناد و اطلاعات موجود، می‌توانند گامی بلند برای روشن شدن تاریخ حیات او بردارند.

زندگانی ابوالقاسم لاهوتی

ابوالقاسم لاهوتی به دلیل زندگی پرحادثه و آکنده از ماجراجویی‌ها، دگرگونی‌های متناوب و مستمر فکری و جزمیت ایدئولوژیکی خویش، در میان شاعران عصر مشروطه‌خواهی جایگاه منحصر به فردی دارد. او تنها شاعر این دوره است که برخلاف دیگران در راه تحقق آرمانهای اجتماعی خویش به حربه شعر و سخن بسنده نکرده و از سلاح گرم و آتشین مدد جسته است. روح نآرام و پرتلاطم او هرازگاهی وی را به سوی کشانده و

به جلوه‌ای درآورده است.

روزی به کسوت دین‌پیشگان درآمده، در مصائب و مناقب اهل‌بیت حضرت رسول(ص) شعر سروده است، و روز دیگر خرقه‌خانقاهیان پوشیده به صف صوفیان اهل حق پیوسته است و به گفته خود در کودکی به یمن پیر مغان در مکتب وحدت به معلای جان رسیده است. زمانی لباس ژاندارمی بر تن کرده، در صدد کسب قدرت سیاسی از طریق کودتای نظامی برآمده است و بالاخره روزگاری دیگر دل به حزب کمونیست شوروی(سابق) باخته و به عنوان سرسپرده استالین با شور و شوق شاعرانه به تبلیغ تعالیم حزبی پرداخته است. و همه اینها در مدتی کمتر از بیست سال - از شانزده سالگی تا سی و پنج سالگی شاعر - رخ داده است. این همه دگرگونی در مدتی چنین کوتاه گرچه از بی‌آرامی روح شاعر حکایت دارد که فاصله شریعت و طریقت و لاهوت و ناسوت را چنین شتابان درنوردیده است. اما در عین حال تصویری از یک دوره پرتلاطم و تحول تاریخ معاصر را نیز در پیش قرار می‌دهد که همه سنتها و ارزشهای کهن، با وزش تندباد تجدد طلبی و نوخواهی در معرض تزلزل تلاش و بحران قرار گرفته بود.

درباره زندگی لاهوتی بارها پیش از این سخن گفته شده است. علاوه بر نویسندگان کتابهای تاریخ مشروطیت که معمولاً به مناسبت شرح ماجرای کودتای او متعرض احوال وی شده‌اند، در آثار پژوهندگان ادبیات معاصر ایران نیز مکرر درباره اش سخن رفته است. با این همه، پاره‌ای از مقاطع تاریخ حیات وی همچنان در ابهام مانده است. به گفته احمد بشیری که آخرین ویرایش دیوان لاهوتی را همراه با شرح حال مفصل از

او در ایران به چاپ رسانده است «زندگی او به گونه شگفت‌انگیزی تاریک و دور از دسترس است. کمتر کسی را می‌توان جست که درباره او آگاهیهای خرسند کننده‌ای داشته باشد. از این رو راههایی که او پیموده است، آنچنان که باید برای ما روشن نیست^(۱)». در این مقاله، ما بر آن نیستیم که به تفحص دامنه‌داری در مورد زندگی او بپردازیم و زوایای تاریک آن را روشن گردانیم. بلکه مقصود ما ارائه چشم‌اندازی از مهمترین حوادث زندگی او است تا به عنوان مدخلی، زمینه‌ساز ورود ما، به طرح دیدگاههای میهنی او باشد. از این رو بی‌آنکه در جزئیات رخدادهای زندگی وی درنگ کنیم، به آن مقدار از تاریخ حیات او که می‌تواند به کار بحث ما آید، بسنده می‌کنیم.

زندگی لاهوتی را می‌توان به دو دوره مشخص تقسیم کرد. دوره اول حیات او که از آغاز عمر (۱۲۶۴ ش/ ۱۳۰۵ هـ.ق) تا هشتم بهمن ماه ۱۳۰۰ ش/ دهم جمادی‌الثانی ۱۳۴۰ را دربر می‌گیرد که به جز دو دوره چند ساله اقامت در استانبول، در ایران گذشته است. دوره دوم زندگی او که از همین تاریخ و به دنبال کودتای نافرجام او آغاز می‌شود و تا پایان حیات او در سال ۱۳۳۶ ش. ادامه می‌یابد، که در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) سرآمده است.

بدین ترتیب با احتساب سالهای اقامت شاعر در استانبول، او تنها حدود سی و یکی دو سال از زندگی هفتاد یا هفتاد و سه ساله خود را در کشور خویش گذرانده و بقیه آن را در غربت به سر آورده است.

۱. دیوان ابوالقاسم لاهوتی، به کوشش و مقدمه احمد بشیری، تهران، انتشارات امیرکبیر،

الف: دوره اول (۱۳۰۰ - ۱۲۷۴ ش)

لاهووتی به سال ۱۲۶۴ ش، مطابق با ۱۳۰۵ ه.ق. در کرمانشاه چشم به جهان گشود. پدرش میرزا احمد الهامی اهل شعر و ادب بود. برخی او را اهل طریقت دانسته‌اند و برخی متشرع و مخالف صوفیه^(۱). طبق نوشته اسماعیل رایین به مجمع آدمیت نیز پیوستگی داشته^(۲) و شاید به همین دلیل نیز بعضی او را از آزادیخواهان شمرده‌اند.

لاهووتی در زادگاه خود به تحصیل پرداخت، و همچنان که پیشتر اشاره شد، مدتی به کسوت اهل دین در آمد. و پس از آن زمانی به حیران علیشاه نامی سرسپرد و بامدعیان تصوف محشور بود.

لاهووتی با مساعدت یکی از دوستان پدرش جهت تحصیل به تهران عزیمت کرد. از نحوه تحصیل او در تهران اطلاعی در دست نیست، ولی ظاهراً محیط متشکلت تهران در آخرین سالهای حکومت مظفرالدین شاه و در آستانه صدور فرمان مشروطیت مجال چندانی برای تحصیل به وی نداده است. در همین سالها که بیش از هیجده سال از عمر او نمی‌گذشت، نخستین غزلش در روزنامه «حبل‌المتین» به چاپ رسید. اندکی پیش از آن نیز قصیده‌ای از او در ماه صفر ۱۳۲۳ ه.ق. در روزنامه هفتگی «تربیت» که به مدیریت محمد حسین ذکاء‌الملک منتشر می‌شد، به چاپ رسیده بود.

در این شماره از روزنامه «تربیت»، لاهوتی جوانی هفده ساله معرفی شده است. حال آنکه با توجه به تاریخ تولد او (۱۳۰۵ ه.ق.) در این هنگام او هیجده ساله بود، استنتاج گرد آورنده دیوان وی نیز که سن او را در زمان

۱. همان منبع، ص ۱۳.

۲. اسماعیل رایین: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۱.

چاپ شعر مذکور متجاوز از پانزده ندانسته است، خالی از مسامحه نیست.

لاهووتی در این سالها شبنامه و اوراق سیاسی در تهران پخش می‌کرد، و در فعالیت‌های مشروطه‌خواهی شرکت داشت^(۱). در جریان استبداد صغیر، او در صف آزادیخواهان علیه نیروهای استبداد جنگیده، و به طوری که از یکی از اشعار او برمی‌آید، به سبب درایت و شهامت که در جلوگیری از اختلاف و دسته‌بندی در صف مجاهدان به عمل آورد، به دریافت نشان عالی ستارخان نائل آمد^(۲).

براساس نوشته ملک‌الشعرای بهار، «او در بعد از افتتاح مجلس دوم و استخدام ژنرال یالمارسن به عنوان فرمانده ژاندارمری ایران، به عشق خدمت به وطن داخل اداره ژاندارمری گردید و تا پایه یاور ترقی کرد^(۳)».

در سال ۱۳۳۰ ه.ق. پس از بسته شدن مجلس توسط ناصرالملک و تبعید گروهی از دمکراتها و اعتدالیون به قم، عدم رضایت شدیدی بین آزادیخواهان، خاصه افراد ژاندارمری بر ضد دولت پیدا شد و به دنبال آن میرزا علی اصغرخان قربانزاده تبریزی که یکی از صاحب‌منصبان

۱. بحی آریں پور، از صبا تا نیما، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۲، چاپ چهارم، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲. لاهوتی در شعری به نام «دوستان» به طور مشروح در این‌باره سخن گفته است. ر.ک. به دیوان، ص ۳۷۷ - ۳۶۶.

۳. محمدتقی بهار: (ملک‌الشعرا): تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱، ج ۱، چاپ چهارم، ص ۱۶۹.

ژاندارمری و مأمور پستهای قم تا اراک بود، بر ضد دولت قیام کرد. در این هنگام لاهوتی رئیس قسمت قم به دلیل اغتشاش در ژاندارمری سرپیچی از او امر مسئولان سوئدی و کشتن یکی از زیردستان خود به اعدام محکوم شد، اما پیش از صدور حکم از زندان گریخت و از طریق کرمانشاهان به بغداد رفت و سپس راهی استانبول شد^(۱) و تا آمدن مهاجران جنگ بین‌المللی اول در آنجا اقامت گزید. او در استانبول کتابفروشی کوچکی برای گذران زندگی دایر کرد. همین کتابفروشی بتدریج به پایگاه سیاسی ایرانیان مقیم استانبول تبدیل شد.

لاهوری با ورود سپاهیان دول متخاصم به ایران، و تشکیل حکومت موقت مهاجران در صفحات غرب کشور، به ایران بازگشت و مدتی در کرمانشاه به انتشار روزنامه «بیستون» پرداخت. در این هنگام، مخالفت او با حکومت موقت، کارش را به زندان کشاند. پس از آزادی به میان ایل سنجایی رفت و چند سال در میان ایلات آن سامان زیست و به همراه آنان علیه قوای متحدین و متفقین جنگید. بعد از بمباران ایل سنجایی، بار دیگر به سرزمینهای عثمانی پناه برد و از طریق موصل به استانبول رفت^(۲). اقامت او در آن شهر این بار چندان به طول نیانجامید. پس از مدتی در ننگ در آن دیار و همکاری با حسن مقدم در انتشار مجله «پارس» به آذربایجان بازگشت^(۳) و از مخبرالسلطنه هدایت که در این زمان والی آذربایجان بود،

۱. در این باره، رک. به: «مقدمه دیوان»، ص، هفتاد و نه، هشتاد؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ص ۱۷۰؛ از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲. مقدمه دیوان، ص ۸۰، ۸۱.

۳. درباره همکاری لاهوتی با حسن مقدم در انتشار «مجله پارس»، و همراهی وی با لاهوتی

مساعدت طلبید^(۱) و با یاری و شفاعت او مجدداً با همان درجه یاوروی وارد ژاندارمری شد و این در ۱۳۰۰ ش. مطابق با ۱۳۴۰ ه.ق. بود. نارضایتی افسران ژاندارمری متعاقب کودتای ۱۲۹۹ و قدرت گرفتن نیروی قزاق، آنان را به فکر قیام علیه دولت مرکزی انداخت. لاهوتی که در این هنگام بنا به توصیه مخبرالسلطنه هدایت فاقد مسئولیت «فرمانی» در ژاندارمری بود و تنها کار مباشرتی به عهده داشت، مورد توجه افسران ناراضی و طراحان قیام قرار گرفت و به فرماندهی نیروهای شورشی برگزیده شد. نیروی تحت امر لاهوتی از شرفخانه خود را به تبریز رساند و شهر را به تصرف درآورد. اما سرانجام به دلیل پیشامدهای غیرمترقبه و عوامل دیگر شکست خورد و به دنبال آن در هشتم بهمن ۱۳۰۰ ش. لاهوتی به همراه گروه اندکی از یاران خود به کشور اتحاد جماهیر شوروی (سابق) پناه برد و در آن کشور توطن گزید.^(۲)

ب: دوره دوم (۱۳۳۶ - ۱۳۰۰ ش.)

با ورود لاهوتی به خاک اتحاد جماهیر شوروی (سابق) دوره دوم حیات سیاسی و ادبی او آغاز می‌شود، درباره این بخش از زندگی او

^۱ در آغاز قیام تبریز، و جدایی وی از لاهوتی به دلیل ارتباط قیام با شوروی (سابق)، ... رک. به: اسماعیل جمشیدی، حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ آمده، تهران، انتشارات زرین،

۱۳۷۳، چاپ اول، ص ۵۲، ۵۳، ۶۲، ۶۳، ۶۴.

۱. مخبرالسلطنه، هدایت: خطرات و خطرات، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۴، چاپ دوم، ص ۳۲۵.

۲. از صبا تا نیما، ج ۱، ۳۸۳، مقدمه دیوان، ص ۹۵ - ۹۰.

آگاهیهای موجود اندک و گاهی متناقض است. ظاهراً او مدتی پس از ورود به خاک شوروی (سابق) سلاح خود را به کنار گذاشته و به عنوان شهروندی عادی در باکو اقامت گزیده است. از شعری از او که تقریباً در اوایل اقامت وی در این کشور سروده شده است، چنین برمی آید که زندگی او در آغاز با عسرت می گذشت. اما پس از پیوستن به حزب کمونیست نه فقط گشایشی در زندگی حاصل می شود، بلکه مدارج ترقی را به سرعت طی می کند. احتمالاً پس از عضویت در حزب کمونیست و بنا به صلاحدید اولیای حزب به تاجیکستان می رود و مدتهای متمادی در آن سرزمین سکونت اختیار می کند. در تاجیکستان مدتی به آموزگاری می پردازد، زمانی مأمور عملیات نظامی در مرزهای چین و شوروی (سابق) می شود. بعدها به عضویت آکادمی علوم تاجیکستان در می آید و در ماه ژوئن ۱۹۴۷ به ریاست افتخاری همین آکادمی نائل می شود. دیر زمانی نیز رئیس تشریفات بوده، از مهمانان خارجی پذیرایی می کرده است. علاوه بر این، مدتی هم به عنوان وزیر فرهنگ تاجیکستان خدمت کرده است.^(۱)

به درستی نمی دانیم لاهوتی تا چه سالی در تاجیکستان زیسته است. از اطلاعاتی که احسان طبری ضمن خاطرات خود درباره وی به دست داده است، چنین برمی آید که پس از انتخاب غفوراف به مقام دبیرکلی حزب کمونیست تاجیکستان، لاهوتی آن سرزمین را ترک گفته تا پایان عمر در مسکو اقامت گزیده است. بنابه نوشته احسان طبری، در روزگاری که شاعران معروف روس از مدیحه سرایی برای استالین خودداری

می کردند، لاهوتی نبوغ و عظمت او را می ستود. ترجمه اشعار وی که به نظر استالین می رسید، موجب شد که لاهوتی مورد تفقد رهبر حزب کمونیست واقع شود. او چند بار در کرملین با استالین ملاقات کرد و بنا به دستور وی به معاونت گورکی در انجمن نویسندگان شوروی (سابق) تعیین شد و آپارتمانی بسیار بزرگ در قیاس با وضع مسکو به وی واگذار گردید. متعاقب این تفقد، از سوی نخست وزیر وقت - مولوتف - مورد بغض قرار گرفت. از آن پس اشعارش بندرت چاپ می شد، از عسرت و تنگدستی شکایت داشت و از پایان کار خود بیمناک.

طبری که به گفته خود این سخنان را محرمانه از لاهوتی شنیده است، معتقد است که او از استالین رضایت داشت و به همین جهت موقعی که ایرانیان مقیم مسکو را به بهانه های مختلف نابود می کردند، او در مقابل این جنایات ساکت بود.

پس از مرگ استالین، مولوتف که به مقام وزارت امور خارجه رسیده بود، از لاهوتی دلجویی کرد، و نشر و ترجمه اشعار وی آزاد شد. علاوه بر خزانه مسکو «داچا»یی در خارج از مسکو به همراه اتومبیل و راننده به او داده شد، لاهوتی احساس سعادت می کرد. ولی مرگ نزدیک بود و دیری نپایید که به مرض سل در سن هفتاد سالگی درگذشت.^(۱)

آگاهیهایی که احسان طبری در مورد سالهای اقامت لاهوتی در شوروی (سابق) به دست می دهد، با آنچه گردآورنده و مقدمه نویس دیوان او از منابع مختلف و از جمله خانواده لاهوتی فراهم آورده است، از

۱. احسان، طبری: کژراهه، «خاطراتی از تاریخ حزب توده» تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، چاپ

جهانی تناقض دارد. احمدبشیری از انتصاب او به ریاست افتخاری آکادمی علوم تاجیکستان در ژوئن ۱۹۴۷ خبر داده است. حال آنکه از نوشته احسان طبری چنین بر می آید که او سالها پیش از این تاریخ به مسکو نقل مکان کرده بوده است. براساس نوشته احسان طبری او مدتی معاونت گورکی را در انجمن نویسندگان شوروی (سابق) به عهده داشت. در این صورت باید لاهوتی پیش از مرگ گورکی (۱۹۳۶) تاجیکستان را ترک گفته باشد. حال آنکه مقدمه نویس دیوانش علاوه بر اینکه در این باره ساکت است، از اقامت وی تا واپسین سالهای حیات لاهوتی در تاجیکستان سخن می گوید. البته این دو نظر متناقض تنها در صورتی می تواند قابل جمع باشد که لاهوتی در زمان اقامت در مسکو به ریاست افتخاری آکادمی علوم تاجیکستان نیز برگزیده شده باشد.

احمد بشیری می نویسد که لاهوتی از سال ۱۹۴۱ به تاشکند رفت و دو سال در آنجا ماند. از نوشته او چنین استنباط می شود که لاهوتی از دوشنبه به تاشکند رفته، و پس از دو سال دوباره به تاجیکستان بازگشته است. احسان طبری در این باره اظهار نظری نمی کند، اما از فحوای سخن او برمی آید که در این سالها وی در مسکو می زیسته است.

مقدمه نویس دیوان از مغضوب شدن لاهوتی پس از مرگ استالین سخن می گوید. ولی احسان طبری آن را به روزگار حیات دیکتاتور شوروی (سابق) منسوب می دارد و در مقابل از دوران سعادت و رفاه لاهوتی پس از استالین سخن به میان می آورد.

و بالاخره احسان طبری مرگ شاعر را در هفتاد سالگی او می داند. اما بشیری معتقد است که وی هنگام مرگ هفتاد و سه ساله بوده است.

لاهوتی در مدت اقامت خود در خاک اتحاد جماهیر شوروی (سابق) حداقل دوبار به خارج از مرزهای این کشور مسافرت کرده است. یک بار در سال ۱۹۳۵ به نمایندگی از طرف آکادمی علوم تاجیکستان برای شرکت در کنگره دفاع از تمدن و مبارزه بر ضد فاشیسم به فرانسه رفته است؛ بار دیگر در همین سال در هفتمین کنگره بین المللی کمونیسم در پاریس شرکت جسته است^(۱). لاهوتی در برخی از اشعار خود که در دیوانش آمده است، به حضور خود در پاریس اشاره کرده، ضمن مقایسه شوروی (سابق) با فرانسه و به تعبیری نظام سرمایه داری و سیستم کمونیسم، از معایب آن و محاسن این سخن گفته است^(۲).

لاهوتی که در روزگار اقامت خود در ایران ازدواج کرده و با فرار او به شوروی این ازدواج به طلاق انجامیده بود، بار دیگر در مسکو با یک بانوی ایرانیشناس ازدواج کرد. محصول این پیوند چهار فرزند به نامهای عطیه، دلیر، گیو و لیلی بود.

لاهوتی سرانجام پس از ۷۰ یا ۷۳ سال زندگی پرماجرا، در فروردین ماه سال ۱۳۳۶ شمسی چشم از دنیا فرو بست و برخلاف آرزوی خود در شهر مسکو به خاک سپرده شد^(۳).

سیر تفکر اجتماعی و سیاسی لاهوتی

لاهوتی از همان دوران نوجوانی از طریق دوستان پدرش که دارای تمایلات فراماسونی بودند، به سمت مسائل اجتماعی و سیاسی کشیده

۲. دیوان، ص ۳۴۰-۳۲۷.

۱. مقدمه دیوان، ص ۹۷.

۳. مقدمه دیوان، ص ۱۱۱.

شد. شعار آزادی، برابری و برادری که مجامع فراماسونری و از جمله مجمع آدمیت مطرح می‌کردند، مدتی او را مجذوب خود ساخت. اما به نظر می‌رسد که دلبستگی او به این مجمع چندان به درازا نکشیده است. گرایش به سوی مسائل سیاسی بتدریج ذهن او را از فضای مقوله‌های مذهبی و صوفیانه که در آغاز نوجوانی عمیقاً بدانها دل بسته بود، به سمت اندیشه‌های سیاسی کشاند، که با روح متلاطم و ناآرام او با گرایشهای چپ روزگار سازگار می‌آمد. از این رو، از همان دوران پیکار مسلحانه با استبداد محمدعلیشاهی به چنین اندیشه‌هایی گروید، و هرچند پیشتر رفت، گرایش او به چپ، سمت و سوی مشخصتری به خود گرفت.

اشعاری که پیش از پناهنده شدن او به خاک عثمانی از وی باقی مانده است، از حیث مضمون، اندیشه‌های مترقیانهٔ زمان را منعکس می‌سازد. دعوت به مبارزه با استبداد، دفاع از میهن و استقرار آزادی، مضمون اصلی سروده‌های این دورهٔ او را تشکیل می‌دهد. در این سالها همچنان که خود وی نیز اشاره کرده است، تحت تأثیر اشعار میرزا علی اکبر صابر قرار داشت. او از طریق سروده‌های سید اشرف‌الدین گیلانی با شعر صابر آشنا شده بود. تأثیرپذیری از صابر و سید اشرف در برخی از سروده‌های این روزگار او نظیر قطعهٔ «لالایی مادر» کاملاً آشکار است.

نخستین دورهٔ اقامت او در استانبول که حدود سه سال به طول انجامید، آفاق تازه‌ای را پیش روی اندیشهٔ او گشود. به نظر می‌رسد که در این مدت با اندیشه‌های چپ آشنایی بیشتری یافت. از این دوره به بعد بود که مضامین تازه‌ای وارد فضای شعری او شد. مبارزه با حجاب و دفاع از آزادی زنان، ضدیت با استثمار و حمایت از طبقات فرودست جامعه، و

انتقاد از متولیان دین از جمله مضمونهایی است که پس از این دوره، در شعر او به چشم می‌خورد. این مفاهیم در آثار دورهٔ دوم اقامت وی در استانبول پررنگتر دیده می‌شود. چنین می‌نماید که در همین زمان یا اندکی پیش از آن او به مارکسیسم گرویده است. اشعاری که وی اندکی پس از این تاریخ، در تبریز سروده است، مبین گرایشهای مارکسیستی او است.

پس از ترک ایران و اقامت در شوروی آن روزگار که تنها کشور سوسیالیستی عصر محسوب می‌شد، گرایش مارکسیستی او رنگ استالینیستی آشکاری به خود می‌گیرد. در یکی دو سال اول اقامت در آن کشور، به گواهی سروده‌هایش، تمایلات ضد مذهبی تندی از خود نشان می‌دهد، که بتدریج با گذشت زمان از تندی آن کاسته می‌شود و سپس تقریباً محو می‌گردد. در این زمان که بیش از دو سال از تسلط بلشویکها بر قفقاز و آسیای مرکزی نمی‌گذشت، برنامهٔ وسیعی در جهت مبارزه با فرهنگ بومی و معتقدات مذهبی مردم این مناطق از سوی حکومت شوروی (سابق) در دست اجرا بود؛ و در حقیقت، شعر لاهوتی نیز در هماهنگی کامل با این سیاستها، تبلیغ همان شعارها و هدفها را عهده‌دار شده بود.

با پیوستن لاهوتی به حزب کمونیست و کسب مقام و منصب حزبی و دولتی، شعر او نیز به طور تام و تمام در خدمت بیان شعارها و تعالیم حزبی قرار می‌گیرد، و او در مواردی نه چندان اندک، در هیأت شاعری مداح از گونهٔ مارکسیستی آن جلوه‌گر می‌شود و به همین دلیل نیز در اغلب این قبیل سروده‌هایش، عاطفه رنگ می‌بازد و کلامش از حیث جنبه‌های هنری زبان، کم‌رنگ و در مجموع کم اعتبار و بی‌روح می‌نماید. هر چند که

به ظاهر پرشورترین شعارها را منعکس می‌سازد.

به نظر می‌رسد که دیدگاه سیاسی و ایدئولوژیکی او تا آخرین لحظه‌های حیاتش از تغییر مصون مانده است. اما آیا انتقادهایی که به طور رسمی پس از مرگ استالین از سیاستهای وی به عمل آمد، لاهوتی را اندکی به تردید و تأمل در راهی که تا آن زمان طی کرده بود، واداشت؟ و آیا او با اقدام به ترجمه شاهنامه به زبان روسی در آخرین سالهای حیات خود، ناخودآگاهانه درصدد نوعی بازگشت به خویش نبود؟ به هیچ یک از این سئوالها نمی‌توان با قاطعیت پاسخ گفت.

لاهوتی و ملیت ایرانی

دیدگاه لاهوتی در مورد مقوله ملیت و اجزا و عناصر آن به موازات پیدایش دگرگونی در جهان‌بینی و نگرش ایدئولوژیکی وی تحول یافته است. دوری از ایران و اقامت در سرزمین بیگانه به همراه رشته‌های گونه‌گون فکری عاطفی که او را به این سرزمین بیگانه پیوند می‌داد، نه تنها دامنه این تحول را گسترش داده، بلکه مسیر عواطف میهنی وی را نیز به سمت و سوی دیگری کشانده است. از این رو در بررسی دیدگاه میهنی لاهوتی، ناگزیر باید دو دوره زندگی فکری و سیاسی او را از یکدیگر تفکیک کرد و درباره هر یک جداگانه سخن گفت. اگر شعر او را ملاک استنباط، تحلیل و داوری در باب دیدگاه میهنی وی قرار دهیم نه مکنونات قلبی و عواطف نهفته او را؛ ناگزیر باید میان دو دوره حیات وی تمایز قائل شویم و از دو لاهوتی بادو تلقی و تفکر سخن گوئیم.

لاهوتی در دوره نخست حیات سیاسی - فکری خود، که از یکی دو

سال پیش از مشروطیت آغاز شد و تقریباً تا زمان ترک ایران ادامه یافت، بیش و کم همانند شاعران دیگر این دوره اندیشید و سخن گفت. شعر او ترجمان آرزوها و اندیشه‌های میهن دوستان و آزادیخواهان آن روزگار ایران است.

در این دوره دعوت به پاسداری از استقلال ایران، مبارزه با مستبدان داخلی و دشمنان خارجی، برانگیختن روح وطنخواهی، مردم‌دوستی و فراخوانی به پیکار در راه آزادی و عدالت، مضامین محوری شعر او را تشکیل می‌دهد. سروده‌هایی از قبیل «بالام لای» «به ملت ایران» «کعبه ایران» «نوروزیه» و... انعکاس دهنده دیدگاه میهنی وی در این دوره است.^(۱)

با وجود اشتراک مضمون اشعار این روزگاران او، لحن و شیوه بیان شاعر در همه آنها یکسان نیست. آن دسته از اشعار وی که در نخستین سالهای پس از استقرار مشروطیت سروده شده، دارای صبغه رئالیستی، و نشانگر نگاه و تمایلات واقع‌گرایانه شاعر است. این ویژگی هم در شعر «بالام لای» او که تأثیر صابر و سیداشرف در آن مشهود است، به چشم می‌خورد و هم در سروده‌های دیگر او نظیر «به ملت ایران» و «کعبه ایران» و «وطن ویرانه». حال آنکه در سالهای بعد، بویژه در اولین دوره اقامت در استانبول، مانند اغلب شاعران ایرانی مقیم آن شهر، نوعی ناسیونالیسم رماتیک بر فضای شعری او سایه می‌افکند و سروده‌های میهنی او با شور و هیجان رماتیک می‌آمیزد.

اشاره به گذشته‌های پرشکوه ایران، تحقیر پیشینه تمدن اقوام و ملت‌های

۱. برای این شعرها ر.ک. به: دیوان به ترتیب صفحات، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۶۹، ۵۲۲، ۴۵۰.

دیگر، بهره‌گیری از عناصر اسطوره‌ای و باستانی، نشان دهنده نمودهایی از این نگرش و بیان رمانتیک اوست. یکی از اشعار وی که تا حد زیادی واجد همه این خصیصه‌هاست، شعری است به نام «نوروزیه» که در دیوان او آمده است. لاهوتی این شعر را در جمادی‌الآخر سال ۱۳۳۷ ه.ق. و یک سال پس از «نوروزی نامه» عشقی در همان وزن و قالب سروده، و در جشنی که سفارت ایران در استانبول به مناسبت عید نوروز برپا کرده بود، خوانده است. لاهوتی در این شعر به استقبال از عشقی رفته و علاوه بر وزن و قالب، مضمون را نیز از وی به عاریت گرفته است. گرچه شعر از آن جهت که برای قرائت در یک مجلس رسمی سروده شده است، لحنی نرم، آشتی‌جویانه و کم و بیش مذاحانه دارد و از این حیث چه بسا که نتواند بدرستی معرف تمایلات واقعی شاعر باشد، اما از جهت نشان دادن لحن و نگرش رمانتیک او در این سالها نمونه‌ای درخور ذکر است. بندهایی از این شعر را که در عین حال عواطف میهنی شاعر و اشتیاق او را به وطن در روزگار اقامت در دیار غربت به وضوح منعکس می‌سازد، در اینجا به عنوان نمونه نقل می‌کنیم:

در آن عصری که از علم و هنر بی بهره بُد دنیا
بُد از هند و روم و ترک و از تازی اثر اصلا
نه روس و نه پروس و نه اروپا بُد نه آمریکا
زمانه تیره بُد از جهل مانند شب یلدا
بُد اسم تمدن هیچ در دنیا و مافیها
تو آثار شرافت بین که در آن قرن وحشترا

ز نور داد و دین می‌کرد ایران گیتی افروزی
در آن دوری که از بی‌دانشی تاریک بُد دوران
نه از عدل و تمدن بود آثاری نه از ایمان
در آن دوران عدالت پرور و دین‌دار بود ایران
به کیش حضرت زرتشت، بکتا بنده یزدان
بین آثار زرتشتی و عدل دوره ساسان
نباشد بی‌سبب کاینسان بنان حق نویسی‌تان
کند در حق استقلال ایران حکمت اندوزی
من این را خوب می‌دانم نگارا تو ز من بهتر
که پیش مرد مرگ و زندگانی در وطن بهتر
گل ارخندان شود، البته در صحن چمن بهتر
به حفظ مملکت قربان نمودن جان و تن بهتر
ار پرسند از من چیست از جان و بدن بهتر
وطن بهتر، وطن بهتر، وطن بهتر، وطن بهتر
وطن سرمایه عزت وطن اسباب بهروزی
بتا چون نیست کس غیر از تو در این شهر، یار من
تو شاهد باش فردا در حضور شهریار من
که نبود روز و شب غیر از دعای شاه کار من
اگر مردم من از هجر وطن ای گل‌عذار من
تو غسل ده به هر آبی که آید از دیار من
مزارم در سر راه وطن کن ای نگار من
برای رهروان بنویس بر سنگ مزار من

که اینجا آتش است، این سو میا، کز سوز می سوزی

لاهوئی در دوره اول حیات ادبی - سیاسی خود بجز یکی دو سال آخر آن که گرایش به مارکسیسم کم و بیش در شعر او دیده می شود، شاعری میهن پرست بود که به مصالح و منافع کشور خویش می اندیشید، عظمتها و افتخارات میهنش ولو اینکه به اعصار دور تاریخ مربوط باشد، او را به وجد می آورد، و در مقابل، شکستها و ویرانیهای آن، وی را محزون و اندوهگین می ساخت، برای او در این دوره، استقلال، سر بلندی و پیشرفت کشور خویش مطرح بود نه جای دیگر. زندگی و وضع و حال ملت های دیگر ذهن لاهوتی را به خود مشغول نمی داشت. در واقع اگر بر اساس موازین مارکسیسم و با استفاده از تعابیر آن درباره این دوره از زندگی سیاسی وی داوری کنیم، باید او را یک ناسیونالیست - بورژوا بنامیم.

لاهوئی از زمان اقامت دوم خود در استانبول و یا اندکی پیش از آن به مارکسیسم می گروید. آنچه او را به سوی سوسیالیسم و سرانجام مارکسیسم - لنینیسم سوق داد، دل بستگی او به طبقات فرود دست جامعه، و ضدیتش با استثمار و بهره کشی بود نه مبانی فلسفی آن. قطع نظر از سطح آگاهیهای تئوریک او درباره مارکسیسم، به گواهی شعرش وی تا پایان عمر مارکسیست باقی ماند. در این دوره، او از منظر آموزه های لنینیستی به وطن و ملیت می نگرد. در دوره دوم حیات سیاسی - ادبی لاهوتی، ایدئولوژی مارکسیستی از نوع لنینی و استالینی آن بر تلقی میهنی وی سایه می افکند و او از زاویه ای به مسئله وطن و ملیت می نگرد که

استنباط رایج از مارکسیسم در پیش چشم او فرار داده است. برای روشنتر شدن دیدگاه میهنی لاهوتی در این بخش از حیات پرماجرایی وی، بحث خود را ذیل چند عنوان پی می گیریم:

۱ - دگرگونی مفهوم و مصداق وطن

تغییر ایدئولوژی، محیط و محل زیست لاهوتی در این دوره از زندگی، مفهوم و مصداق وطن را در نظر او دگرگون می کند. در سروده های بازمانده از این سالها، وطن مصداق متعددی می یابد. به گونه ای که حداقل می توان از سه «وطن» در شعر او سخن گفت:

الف: وطن به معنی جهان

گاهی او در پرتو تفکر اثرناسیونالیستی مارکسیسم، همه روی زمین را وطن خود می داند، خود را از ملت کار و از نژاد رنج معرفی می کند. شعار نجات انسانها را سر می دهد، جهان بینی را حق مسلم توده های جهان که از آنها به عنوان «اردوی بیشمار کار» نام می برد، می داند. چنین معنایی از وطن از جمله در شعر «کلمه شهادت رنجبری» انعکاس یافته است^(۱):

شهادت می دهم بر اینکه من از ملت کارم
نژاد سعی و تخم رنج و نسل دوده زحمت
«وطن»، «روی زمین» و دین من فرموده زحمت
بجز زحمت ندارم مذهبی، اینست اقرارم

ب: وطن = اتحاد شوروی (سابق)

او در شمار زیادی از سروده‌های این سالها از اتحاد شوروی (سابق) و یا از برخی مناطق و جمهوریهای آن به عنوان وطن یاد می‌کند، اقامت طولانی مدت در آن کشور، ازدواج و تشکیل خانواده، داشتن مناصب مختلف، روابط اجتماعی و وابستگیهای حزبی، عملاً او را به صورت شهروند کشور شوروی سابق در آورده بود، بخصوص اینکه مناسبات و روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود در آن کشور نیز - آنچنان که شعرش نشان می‌دهد - با خواسته‌ها و آرزوهای سیاسی و اجتماعی او کاملاً سازگاری داشته است. از برخی اشعار وی که در جریان سفر به پاریس در سال ۱۹۳۵ سروده است و در آنها ضمن مقایسه نظام حاکم بر شوروی و دنیای آزاد، که لاهوتی از آن به عنوان دنیای آزادی غارت و خیانت نام برده است، به برتری و تربیت نظام موجود در اتحاد شوروی (سابق) قاطعانه رأی داده است.

می‌توان به دل بستگی آگاهانه وی بر سیستم و مناسبات حاکم بر آن کشور وقوف یافت. در شعر او هیچ‌گونه ناخرسندی از آنچه در شوروی آن روزگار می‌گذشته، به چشم نمی‌خورد، اگر او از استبداد موحش و کشتارهای وسیع استالینی، اردوگاههای کار اجباری، تبعیدگاههای سبیری و... نیز اطلاع داشته باشد، که قاعدتاً هم داشته است، نه تنها چنین اعمالی احساسات انسانی او را جریحه دار نمی‌کرده است، بلکه چه بسا که آنها را مانند بسیاری از مارکسیستهای استالینیست آن روزگار دقیقاً به عنوان اقدامات ضروری برای استقرار سوسیالیسم و جلوگیری از دست‌اندازی عناصر مرتجع، فاشیست و روشنفکران خورده بورژوا بر حریم

سوسیالیسم کشور شورواها تلقی می‌کرده است^(۱). آنچه در دیوان او آمده است مقامات و مناصب حزبی و سیاسی است که او در آن روزگار داشته است. گزارش مقدمه‌نویس و فراهم آورنده دیوان او از افول قدرت و مقبولیت وی متعاقب مرگ استالین نیز مؤید دیگری بر همسویی او با سیاستهای دوران استالین است.

اما آیا در موقعیت لاهوتی و به عنوان یک پناهنده گریخته از کشور خود می‌توانست با سیاستهای حاکم در آن سالها همراه و همسو نباشد؟ متأسفانه آگاهیهای محدود ما درباره زندگی وی، و در دست نبودن گزارشهای قابل انکار در مورد پناهندگانی مانند او در آن زمان و سالهای پس از آن، داوری در این زمینه را دشوار می‌سازد، ایرانیانی هم که پیش از شهریور بیست و پس از آن به عنوان پناهنده در آن کشور زیسته‌اند، جز در موارد اندکی اطلاعات دقیقی از وضع خود، رفتار نظام حاکم، و مناسبات موجود میان خویش و حکومت شوروی (سابق) به دست نداده‌اند تا

۱. ابیات زیر تنها نمونه‌ای از سروده‌های اوست که نشان می‌دهد از نظر لاهوتی هر کسی با صدق تسلیم فرقه لنین نبود، دشمن محسوب می‌شد، از این نمونه‌ها در دیوان او بسیار می‌توان یافت.

فردا، از کار هر کسی پیدا است	کز عده دشمنست، یا از ما است
فردا، بی شرط و بحث و بی تزویر	از بین مخالفان «چپ» یار است
هر کس که به فرقه لنین با صدق	تسلیم شود بدان که از ماها است
هر کس خامش شد و دورویی کرد	یا ضد شعار حزب ما برخاست
بی شبهه یقین بدان که از ما نیست	البته قبول کن که از آنها است
پس هر که ز دشمن است و از ما نیست	در حزب لنین، برای او بجایی نیست

براساس آنها بتوان درباره وضعیت لاهوتی نیز در دوران حکومت استالین و بعد از آن بدرستی داوری کرد.

از این رو بناگزیب باید برای هرگونه تحلیل و داوری به شعر او توسل جست و آنچه را که در شعرش منعکس شده است، بازتاب صادقاته عواطف و اندیشه‌های او شمرد.

آنچه هست او دلپسته کشور شوروی (سابق) و نظام حاکم بر آن بوده است. دیوانش سرشار از ستایش این کشور و نظام آن است. او از آن سرزمین بارها به عنوان «اقلیم سعادت» «منبع اقبال انسان» و نظایر آن تعبیر کرده است. یکی از سروده‌هایی که رمز و راز دلپستگی وی را به این کشور آشکار می‌سازد، شعری است که پس از انتشار کتاب مجعولی به نام زندگی من^(۱) در ایران و رواج این شایعه که او از کشور شوروی (سابق) گریخته و در هند به حال اختفا به سر می‌برد، سروده است. در این شعر که نام «پاسخ به اغواگران» دارد، می‌خوانیم:

تو ای ناکس که این را می‌نگاری

بگو من از چه کس باشم فراری

ز چار اولاد دلپسند عزیزم

و یا از مادر آنها گریزم

چرا بگریزم از این گونه کشور

که دادستم دو صد میلیون برادر

۱. درباره این کتاب و جنجالهای تبلیغاتی که متعاقب نشر آن در ایران به راه افتاد، رک. به:

همان وقتی که گردیدم گریزان

ز مانند تو نامردان ز ایران

من و تهمت به اقلیم سعادت

مرا چون تو خیانت نیست عادت

فرار از دوست به سوی دامن دشمن

نه چون تو خصم ایران نیستم من

فرار از منبع اقبال انسان

جهان داند که این کذب است و بهتان^(۱)

لاهوتی بارها به خصوص در ایام جنگ جهانی دوم از کشور شوروی (سابق) به عنوان «وطن ما» «میهن ما» و «کشور ما» نام برده است و آن را چون کشور خودی ستوده است. اتفاقاً در این قییل سروده‌ها برخلاف اشعار بسیار دیگری که در دیوان او گرد آمده است، و به تعبیر یک نویسنده تاجیک از حد «شعرگردانی شعارها» در نمی‌گذرد^(۲)، نوعی غنای عاطفی به چشم می‌خورد. گویی جنگ ضد فاشیستی بار دیگر روح پیکارجوی لاهوتی را به غلیان آورده و چشمه الهام و عواطف او را سرشار کرده است^(۳)، عامل این غلیان عاطفه هرچه باشد، سروده‌هایی از

۱. دیوان، ص ۵۱۶-۵۱۵.

۲. محمدجان، شکوری (شکورآف): «نگاهی به ادبیات تاجیکی سده بیست» ایران شناخت

شماره اول، زمستان ۱۳۷۴، ص ۹۵.

۳. درباره تحول مضمون شعر لاهوتی بخصوص در جریان جنگ جهانی از جمله رک. به:

این نوع، حکایت از دل‌بستگی او به این وطن عاریتی دارد. از جمله این سروده‌ها، شعری است که با نام «میهن ما» در دیوان او آمده است^(۱)، و شاعر در آن، وطن خود را که جایی جز اتحاد شوروی (سابق) آن روزگار نیست «محبوب همه خلق جهان» «امید همه بی‌وطنان» و «آزادکن اهل جهان از فاشیزم» می‌نامد و دعوت به پاسداری از آن در برابر یورش فاشیزم می‌کند:

محبوب همه خلق جهان شد وطن ما
امید همه بی‌وطنان شد وطن ما
چون سر نفرانیم و تباختر نمایم
شان و شرف آدمیان شد وطن ما
صد ساله کس اینجا نکند شکوه ز پیری
با عمر کهن تازه جوان شد وطن ما
یا سینه و سر حفظ کنیم که ز فاشیزم
آزادکن اهل جهان شد وطن ما
او در موارد دیگر از جمله در شعری به نام «زنده بادا وطن ما» که به سال ۱۹۳۷ در مسکو سروده است و با مطلع زیر در دیوانش به چاپ رسیده است:

باز هم یار به رقص آمده است باز عیار به رقص آمده است
از کشور شوروی (سابق) به عنوان وطن یاد می‌کند و می‌گوید:
زنده بادا وطن ما که در آن علم و آثار به رقص آمده است^(۲)

در چند جا نیز او از تاجیکستان به عنوان کشور خود نام برده است، از جمله در شعری با مطلع
لشگر تاجیک، بگشا بازوی مردانه را
محو کن اردوی آزادی کش بیگانه را
می‌گوید:

کشور ما نیست جولانگاه آدم خوارها
در هجوم آی و بروب از وحشیان این خانه را^(۱)
باز در جای دیگر از آن سرزمین و به طور کلی از اتحاد شوروی (سابق) به عنوان وطن یاد می‌کند:
کاهد چو یخ از خشم دلیران وطن خصم
دی دارد از آن، این وطن شادکننده
فوج وطن عاجز شدنی نیست که دارد
چون اهل وطن قوه امدادکننده^(۲)
سروده‌هایی از این قبیل در دیوان او کم نیست، اما از آنجا که در این بررسی قصد استقصای همه آنها در میان نبوده است، از آوردن نمونه‌های دیگر صرف نظر می‌کنیم.

ج: وطن = ایران

دوری دراز مدت از ایران، و ناکامی شاعر از دیدار دوباره مادر وطن، هرگز شعله‌های عشق و دل‌بستگی به این کشور را که یاد و خاطره آن با تار

و پودش تنیده بود، در دل وی نیفسرد. گرچه او در این وطن مادری، درد و دربه‌دردی بسیار دیده بود و به قول خود آنگاه که به ایران می‌اندیشید جز تیر و طناب به یاد وی نمی‌آید:

من آن مبارز ایرانیم که از وطنم فقط به یادم تیر و طناب می‌آید^(۱)
با این حال او همچنان شیفته ایران بود، بارها از ایران، گذشته، حال و آینده آن سخن گفته است، هرچند تقریباً در هیچ یک از اشعاری که در مورد ایران سروده است، از آرزو و شوق بازگشت به سرزمین پدران خود نشانی نمی‌بینیم، اما هم در برخی از اشعار این روزگار او می‌توان بطور ضمنی از این میل و آرزوی باطنی علائمی یافت، و هم از آنچه استاد سعید نفیسی درباره شرح دیدار خود با لاهوتی در سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۲۴ شمسی گفته است، می‌توان به این آرزوی بازگشت پی برد. سعید نفیسی درباره دیدار دوم خود با لاهوتی به سال ۱۳۲۴ ش. / ۱۹۴۶ م. گفته است: «لاهوتی شنید که من به روسیه رفته‌ام. تقاضا کرد به طور خصوصی با یکدیگر ملاقات کنیم، او به هتلی که در آن اقامت کرده بودم، آمد و همین که در اتاق را بست بی‌اختیار یکدیگر را در آغوش کشیدیم و او مدتی گریست. گریه او بیشتر به خاطر دوری از وطنش بود، چندین بار به صراحت به من گفت که آرزو دارد بار دیگر به ایران بیاید و در همان جا بمیرد...»^(۲)

اما آیا در همین سالی که او در مسکو با سعید نفیسی سخن می‌گفت، براستی نمی‌توانست به ایران بازگردد؟ به نظر می‌رسد که اوضاع سیاسی

۱. دیوان، ص ۱۵۳.

۲. مجله پیام نوین، دوره دوم، شماره ۱۲، به نقل از مقدمه دیوان، ص ۹۸.

ایران در این سالها برای بازگشت او مساعده بوده است. اما آیا مانعی از آن سوی در میان بوده است که بازگشت او را به ایران همچنان به یک آرزوی دست‌نیافتنی مبدل می‌ساخته است؟ آیا پایبندی اهل و عیال چنین امکانی را از وی دریغ می‌داشته است یا موانع سیاسی امنیتی و گرفتاریهایی از این نوع؟ پاسخ این سؤاها برای نگارنده این سطور مبهم است، آنچه هست، او همچنان تا هنگامی که چشم از جهان فرو بسته، در آن کشور مانده است و سرانجام نیز آرزوی دیدار از یار و دیار را به خاک برده است.

مضمون اغلب اشعاری که لاهوتی در این دوره از حیات خود درباره ایران سروده است، یکی بیش نیست، و آن توصیف اسارت ایران در دست استبداد و ارتجاع و دعوت ایرانیان به سرمشق قرار دادن خلقهای اتحاد جماهیر شوروی و یا چین و کره در جهت رهایی از ستم و استبداد و استقرار عدالت و سوسیالیسم است. کمتر شعری در دیوان او می‌توان درباره ایران یافت که در آن این مضمون با تعابیر گوناگون تکرار نشده باشد.

از لابلای اشعاری که او درباره ایران سروده است، می‌توان هم به عواطف میهنی وی پی برد، و هم دگرگونی نگرش او را نسبت به چشم‌اندازهای تاریخی، اساطیری، قومی و اقلیمی وطن بازشناخت و از این طریق ابعاد تلقی وی را از وطن ایرانی مورد ارزیابی قرار داد.

الف: جلوه‌های اساطیری و تاریخی وطن

لاهوتی در اشعار خویش آنجا که می‌خواهد روح پیکارجویی را در

ایرانیان برانگیزد، بر سبیل تلمیح به حوادث و شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی اشاره می‌کند، و این حادثه‌ها و شخصیت‌ها را آگاهانه و متناسب با نگرش تاریخی و ایدئولوژیکی خود برمی‌گزیند، در این دوره، دیگر از پادشاهان اساطیری و تاریخی ایران سخن نمی‌گوید. از عصر اساطیری، شخصیت برگزیده او کاوه و گاهی نیز رستم است، در مقابل کاوه به عنوان سمبل توده‌های پیکارگر و ستم‌ستیز از ضحاک نام می‌برد که نماد ستم و استبداد است. از دوران تاریخی مکرر از مزدک سخن می‌گوید، در اشعار این دوره او، نه تنها از شاهان نامدار پیشین نامی نیست، بلکه حتی برخلاف دوره نخست زندگی، از زرتشت نیز نامی به میان نمی‌آورد، این درخشش و افول شخصیت‌های اساطیری و تاریخی در شعر او معرف تحولی است که در اندیشه و نگاه وی رخ نموده است. ابیات زیر که از یک شعر او به نام «میهن من» انتخاب شده است و در آن شاعر از میهن خود، و به تعبیر خویش از «غنی، مسکین دپاری نامش ایران» با فرزندان خود سخن می‌گوید و ضمن آن به دلیرها و روح تزلزل‌ناپذیر آن اشاره می‌کند که مکرر در دریای خون شستشو کرده، اما همچنان استوار مانده است و جهانی را مفتون مردانگی و دلآوری خود ساخته است، آنگاه به سخن خویش چنین ادامه می‌دهد:

درخشد نام او نیز از تاج شاهان
درخشد از درفش کاویانی
ز مزدک ارج بخش رنج انسان
از آن آتش که تابد جاودانی

ز رستم در وجود هر جوانمرد

که میهن را نموده پاسبانی^(۱)

از تاریخ دوره اسلامی ایران کسی را شایسته ذکر نمی‌یابد. این است که همانند ناسیونالیست‌های باستانگرا از عصر باستان یکباره به دلاوران معاصر می‌رسد، و در این عصر نیز تنها چند تن را مایه افتخار ایران می‌داند، و آنان عبارتند از «ارانی» که وی از او به عنوان «شیر خونسرد» و کسی که خرد در مکتب او دانش آموز است، نام می‌برد، و حیدر عمواغلی که به تعبیر او «ستمکشها نواز و ظالمان سوز» بود. و یار محمد کرمانشاهی که به وی لقب حامی خلق می‌دهد، و بالاخره ستارخان حامی مردم، و مبارز در راه خوشکامی خلق. البته در ادامه شعر، او یادآور می‌شود که:

چو اینان بهر آزادی مردم فراوانند در تاریخ ایران^(۲)

او در سروده‌های دیگر خود نیز به کرات از همین کسان به عنوان پیشوایان مردم دوستی، آزادیخواهی و عدالت‌طلبی نام می‌برد و از مردم ایران می‌خواهد تا با الهام از آنان کاخ بیداد را سرنگون سازند و پرچم آزادی و سوسیالیسم را برافرازند.^(۳)

لاهوتی تاریخ ایران را به تعبیر خود «تاریخ دو صنف ضد و دشمن، دو صنف ستمکش و ستمگر» می‌داند و اینان را به عنوان پیشوایان و حامیان ستمکشان تاریخ ایران بزرگ می‌شمارد.

۱. دیوان، ص ۵۳۷

۲. دیوان، ص ۵۳۸

۳. از جمله رگ. به: اشعار صلاهی ایران (ص ۵۵۳). آتش جاودان (ص ۵۵۵). ایران (ص ۵۹۳).

ب: جلوه‌های اقلیمی وطن

لاهووتی از جمله آن گروه از شاعران عصر مشروطیت است که چنان گرم کار و پیکار سیاسی و اجتماعی بودند، که جلوه‌های طبیعی و اقلیمی وطن از دایره توجه آنها دور مانده است. این غفلت از پرداختن به چشم‌اندازهای اقلیمی میهن در شعر کسانی چون عشقی، فرخی و لاهوتی کاملاً مشهود است.

لاهووتی در دوره نخست آفرینش ادبی خود، به جلوه‌های اقلیمی وطن بی‌اعتناست، آنچه توجه او را جلب می‌کند، ویرانه‌های وطن و سیه‌روزی مردم آن است، نه مناظر دلکش و نشاط‌انگیز و زیبای آن. در دوره دوم زندگی نیز چنین است، نام ایران جز استبداد و ستم، و تیر و طناب را به ذهن او تداعی نمی‌کند.^(۱)

آنچه برای شاعر تا حدی مجذوب کننده و دل‌انگیز است گذشته‌های دور ایران است نه وضعیت موجود آن. با این حال، در این دوره، گاهی او به جلوه‌های اقلیمی وطن نیز پرداخته است. توصیف او از چشم‌اندازهای جغرافیایی و اقلیمی وطن گرچه کاملاً واقع‌گرایانه و رئالیستی است، اما در عین حال از خلال آنها عواطف میهنی، اشتیاق و آرزومندی شاعر کاملاً آشکار است، پهناوری قلمرو ایران، فضای جان‌فزا، دشتهای خرم، مناظر باشکوه جنگلهای انبوه، خاک حاصلخیز و میوه‌های شاداب و ... از جمله پدیده‌های اقلیمی وطن است که شاعر با توصیف آنها عواطف

۱. ر.ک. به دیوان ص ۵۷۲ (منهم وطنم اسیر مانده است ...).

همچنین:

من آن مبارز ایرانیم که از وطنم فقط به یادم تیر و طناب می‌آید

میهنی و آرزومندی خود را به دیدار وطن به نمایش می‌گذارد. شعر «میهن من» که پیش از این از آن سخن گفتیم، از معدود سروده‌های اوست که در آن لاهوتی از جلوه‌های اقلیمی و چشم‌اندازهای جغرافیایی وطن خویش سخن گفته است.

بود آن سرزمین، پهناور انسان
که یک جا پوست پوشند و آن دم
دگر جا پوست می‌اندازد انسان
فضای جان‌فزا و دشت خرم
صفا و منظری بشکوه دارد
ز بویش تازه گردد روح آدم
فراوان جنگل انبوه دارد
به زیبایی یکی بهتر ز دیگر
حصار و شهر و نهر و کوه دارد
سه ره، سالی نژاید هیچ مادر
مگر بخشی ز خاک آن، که هر سال
دهد سالی سه ره، هر ره نکوتر
ندارد میوه شادابش امثال
هوای آن ز مرغان پرطین است
زمینش از ریاحین، پرخط و خال
ولی افسوس هر جا، نی چنین است
بسی بی آب صحرا هست در آن

که خاکش سخت و بادش آتشین است^(۱)

۲ - میهن پرستی لاهوتی

قطع نظر از دیدگاههای سیاسی - ایدئولوژیکی لاهوتی، آنچه به جرأت در مورد او می توان گفت، دلبستگی عمیق و بی شائبه وی به ایران و سرنوشت مردم آن است. اگر در راهی که او پیموده جای بحث و چون و چرایی باشد، که هست، در اینکه او در طول آن سالهای طولانی همواره به یاد ایران و ایرانی بوده و به رهایی و سرفرازی کشور خود و مردم آن می اندیشیده است، جای گفتگویی نیست. حجم اشعاری که وی درباره میهن خود سروده است، گواه صادق این شور میهن پرستانه اوست. او از آغاز جوانی شیفته نجات میهن خود بود و تا پایان عمر نیز همچنان در این راه پایدار ماند.

جان دریغ از ره ایران نکند لاهوتی

او از اول سر خود بر سر این خانه فروخت^(۲)

کلام لاهوتی اگر به شعار هم آمیخته شده باشد، رساتر از هر سخنشی، گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی عواطف میهنی او را ترجمان می کند و شعر «ای میهن» او به دلیل عاری بودن از تمایلات حزبی در نشان دادن شور، وطنخواهی و غلیان عواطف وی در آخرین سالهای زندگی جایگاه بلندتری در میان سروده های وی دارد. از این رو، همین شعر او را حسن ختام گفتار خویش درباره دیدگاههای میهنی لاهوتی قرار می دهیم.

تنیده یاد تو در تار و پودم میهن ای میهن

بود لبریز از عشقت وجودم، میهن ای میهن

تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی

فدای نام تو بود و نبودم، میهن ای میهن

فزوتتر گرمی مهرت اثر می کرد، چون دیده

به حال پر عذابت می گشودم، میهن ای میهن

به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم

به هر حالت که بودم باتو بودم، میهن ای میهن

اگر مستم اگر هوشیار اگر خوابم اگر بیدار

به سوی تو بود روی سجودم، میهن ای میهن

به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید

من این زیبا زمین را آزمودم، میهن ای میهن